

حاجی ایمان در لود و با اشتغال در سحر و جادو نماند و نظیر تسبیح نمونده و حضرت امام شریف چون در سفر سپرد و خردمانه

مورد علامت خویش آن شده و به عاصرت رجوع نماند و استوار گشت و در حال این است از ازدوی خود

دو دزد سرشار از ایمان و جسور گردید و آن سید شریف رند را در باغ خارج بلد کتبت الواح و آیت سیر کرد

سر جان ماری داشت و با جمعی معاندین و مجتهدین ایمان کردند و با غمزه هر دو را در امام حکومت مامور قلنجان کردند و

فرموده فرمان رحمت نموده و جناب سید شریف با ابصار تسبیح در منزل بنزد پدر رسید شریف و اولاد خود بگوید تو در

جمال قدم مرا طلب نمودی جمال قدم غایت فرمود و حال تو در عرض و از حال مردم چه در سخن سید بر میگردد کن تا در احوال جمال مردم

چیز ندانم مگر در آفریند جمال مردم نام سید شریف فرمود پس در دم که بهترین است تا قبول شود چند شدت ملاقاتی در دنیا

ظفران بریقت و اولاد سخن شده در سخن زود و در وقت از جناب ابصار و آن سید شریف نکات کدند و شهادت باید نمودن ایشان

دو دزد در علم ظلم و عساف رو گشته و هم قدر از هر کس گوید صادر و مقدر داده از زبان ظفران رفت که قرار بود که جناب

ظفران کشید که در تمام اصح خود سرگزید پس در زبان کبر حکومت جمیع نموده که بر حکم در بندر اجرا شود از زمان محمدالدوله خانی

شاه عالم بخان بود و در زبان قزاق حرکت نمود و در پیشتر آن قسم دستر داد که سید شریف و ابصار را در کفر

علاجه نماید اگر با نموده تبر کرده عرض نموده و اگر قرار نموده با بر علم نمود و چند قدر از آن روحی رای سید شریف و ابصار

نازل گردید مستخرج در شاه شهادت آن مردم بود ایشان شش جان بر نموده قطره بر سر افروخت و در آن سید شریف فرمود ابصار و

ما و در نگاه حق انانیت و ابصار و احوال بر جاسته شال کفرش را تکلم گشته حربه امانت که در سفر گذر گشته برین لود من کردند

فرمود عیب از آن مردن رفیق صدا حافظ کن بر راه ایشان رفیق در راه که مردم دیدیم چند نفر فرستاد حکومت دست خاب ابصار را

گرفته برین حکومت بدند چند نفر از عاصم روز در این محبت خیانت ایشان نکالی شاعت و تهتات امانت طلب بنام

کفر جبرانکار و اولاد علی ثمر صبر نموده و این نا حصر خیانت سه بود در حصر نموده اند رفیق هم با بر کشتار در فلک گزیده

چوب برینند ام شریف بگوید هر چه در حصر مدین ابصار رفیق دیدیم از سر حوسب بر با پیشتر نموده اند خون از نا خنیا سر حوسب شده

با پیشتر خون آمده است حالت وقت دست دلدگ ریسم فرمودند که یکم مستقیم بنام خود هر آن ما که بر بصیرت با جمیع دفع نماند

ایر درستان خان مجدالدوله تبریک میرزا ابوالقاسم محمد و آقا سید محمد محمد مصطفی سید محمد شهادت

چنانچه ایر درستان خان در مجاهدت و در محراب شهادت خراب محبت و محاسب گشتند و در آن کوه را برچی رفتند

در فرس سال ۱۲۸۴ در اول سال دیگر که متجاوز از یکماه بعد از شهادت آقا میرزا محمد علی طیب بودت کردند و ما

منبع تفسیر در بخش سابق نگاهشتم و حسب ابراهیم سید محمد در سیدان مورد بهم امانی بود تا وقت حال در برده بودن

در بصره منعی نبود صادر شد که باشد کاهی منعی بود که نزد آقا سید شرف بود و گوئی شهر بودن بعد که گرفتار نشود انقدر

که ایام نورم که جان خود را فدا نمود که شایه سبب حیات عمر خود را فدا نمود و در حق به انصاف هیچ وجه غمناک نبود و منعی منعی

نکردیم منیم ابصره را آقا سید شرف رسانیدیم ایشان فرمودند از جهت لطافت دل ایشان از خانه بیرون رفتند

در باغ عظیم تفضیل و بیضا نایب مدندان ابصره را از حیرت بیرون آورده همه آن کردند و هر غضب کرده بگریه و شهادت

به بند فرمودند و در آن وقت که گواهم نمود دستش لایم نیست جلاد تیغ را بکوبد ابصره بنامه که سر از بدن

جدا نماید بگریه ای که در بوزن محراب و در آنجا در دست خود تیغ را گذاشته و آنکلا سر از بدن جدا نمایند و در آن کوه

سنگی را می بینید و منی چهار نفر را در آنجا بکوبند که شانه زود همه شش در میان میدان مانده و در آنجا سبک و در آنجا چندی

فرستادند و می بینید که سید شرف را با او در باغ آقا سید شرف است از استمال می بینید و یک مجروح آمده از در ایشان می آید

مدینه بگریه قدر کسب با او باشد بکنه در بیرون رود آقا سید شرف است می آید و در آنجا می بینید فردی که مانده در آن گرفتار

نورده ایم ما بگویم که اندامیم تو فرزند ما میزاید اگر اهل نام برادر خود نیست و کما در فضا را می فرود کنم و در آنجا چشم کرده سبب

اصدق است این نیز بگریه بیرون هم شهر خود رفت که شهر بخان را در آن کرده و در آنجا رو کشته هر حرکت چیزی غلابی علیه

با این کسکه بنامه در آن بگریه بیرون بیرون است در باهت بر غضب و بر شایه خائف شود و اما ناید و در آنجا در آن می آید

و آن جوان طغی از سلطان فوت شده بود است و کما این را حق بسند آورده و جمعی کثیر در میدان جمع کرده سید عبدالرحیم در آن

جماعت نزد خراب آقا سید شرف آمدند و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

من کردیم به نیت مشرق نوب سید شرف بظلمت شده و چهار خود را بلند نمایند بگریه ای که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

شهرانه خشنند و نوزدهامی شبانه زدن نمود چسب آتاسید شریف را صحنی از حویان غسل کعبین کرده درون خشنند  
 در تمام شهادت میت در چهار سال زینت دارد اما بصیر در ده پیش سماه کل لب که خود هر صحنی ایمان بود خنری سما  
 بام کلونم ماند که با شهادت با جانان از روح کرده از لادای آورد و اما ام اشرف که نوع مذکور قوت قلب و ایمان  
 نادر نظیر زینت و ایمانی بسیار در مصائب شکار در راه عقیدت و آئین شکر کرد در خات صبر بر سنگ و در نماز میت و اوردن

سین بر لادای است که در حق مومنان است. از مسید علی بن ابراهیم علیه السلام خود را بر کشید از میان آنجی برون کید میگردد خود میدید  
 جانب آتاسید شریف را در بر شرف ابصر آورده چنگه نظارش را بر شرف خون اشهد بظلم اقاد فرمود به پی ایمان گشتن شد  
 این در بیت با نوزده گوارا تهنی خود با نوزده انگ شد در زمین ارضم دل بخرد این با جوی میت عینی ارضم در طاعت اظم جان طی  
 حاتم جان در دم عزت و زینت این ایتم و عهده را در شرف ابصر از جهت آورد بصیر گشته در هر صحنه در خون لودگی و سنگین بود  
 در نوزدهم کمان شهادت سید شرف را می نوزده سوزانند نهاد دست آورده از لادای کشف کات و به نفسی بر کعبه نوزدهم کمانی لودگی که در  
 قدمه خنری خود را نصیحت نماید فرموده اتان آورده بود نصیحت بنام نوزدهم خنری شده فرموده انیزند از جمله ما در شرف شهادت صبر خود خنری شرف  
 از حد دل بست در نوزدهم خون خود غوطه در چشم گفت ایاد در خاطر جمع دارد دست از طلب بر دارم تا کام دل بر آید این رسد کمان جان زین را زین  
 بستن حق بود چراغ بر غصه گفت یک زخم شرف زد بدن که خائف شده از حال خود شرف خود در صحن بریم نوزدهم از زخم را خوب  
 بنام بر غصه بیم در کعبه است و نصیر خود کار در گوشه از روی است شیان نصیر تمام نوزدهم نصیر است نوزدهم صبر در حضرت دیگر  
 برکت فرود آورده دل سینه لاکا که کرده و از نصیر خود را از یاد آورد مردم از چشم بر غصه است سنگی دان نوزدهم و یک چشم نصیر است سنگ  
 کور شده در نوزدهم حویان از بر لودگی شده چسب سید شرف را کور شده غصه کعبین نموده و از نوزدهم و حق نموده پنجم ام شرف است لودگی که  
 در او غصه زینت نمود که نوزدهم ابصر را در نوزدهم حال در شسته بودن در دوازده شهر در کرد ایاد از نوزدهم چسب فرود در کمان کمان لادای  
 در نوزدهم بر شرف ایمان است نفس نفسی کعبه قرار میدهند دیگر صبر شهادت آتاسید شرف مسایه اورد خانه دم شرف اعراب نوزدهم و یک صحنی  
 بد جامی ایمان نصیر خود بر این صحنی نوزدهم

در صحنی عینی آورده اند که چون شده نوزدهم ابصر یک کعبه آتاسید شریف را فرستاد صحنی فرج در کعبه کعبه در عهد نوزدهم ابصر را در صحنه ان سر برده است  
 خنری خات نام جسدش را در رسیدن ایمان نموده در کعبه نوزدهم ابصر شرف آتاسید شرف از وجه بظلم لودگی در صحنی کعبه و امام جمعه که که از صحنی کمانی

سرپرستی بنیان ساکن در آنجا و احوال را در پیش. ایس از شهادت آقا سید شرف حاجی این سید  
 کرد و چون در پیش ضعیف که زنده حاجی ایمان شد نیز وفات یافت و زنده ما را اخذ پرستاری کرد و خیر  
 که یک حاجی ایمان را که لقب نام داشت در راه محنت و خدمت بین راه با زود لاج میرزا علی محمد در قبا شهر رفته  
 از آنجا فرود سال ۱۳۱۱ وفات نمود و در قبا بر سنگ قبرش جینی نقش کرد صعدت الی ربنا الرحمن فی  
 یوم الخميس غرة شهر شعبان سنة واحد و خمسون من ظهوره اله العالی الاعلی بعد ما مضت سن عمرها اکثر من سبعین  
 سنة و دفنت قرب قبر ابیها الشهد فی سبیل الله علیها صلوات الله و ثنائه و رحمته و بهانه سنة ۱۳۱۱  
 و اما حاجی ایمان پیش آقا مصطفی زاده تین و صاحب جناب محبت زاده در آن وقت شهادت رسید و  
 سینه سپر و در جزیر حاجی گذشت محبت حاجی ایمان که در حدود سال ۱۲۵۳ از لکه یا قه نشود نما گرفت و در محبت  
 صاحب محبت خدمت نمودن کرد و در حدود سال ۱۲۷۳ جمعی از بانی رنجان و سنگی در نسیان حسن در آن  
 شد و بعد از بنیت ایمان در راهی از متصرف گشت و در سنین جوانی آقا سید شرف متفقا  
 زده بعین مضرابی رسید و خود پیش ضعیف را در دلج نورد و سفری نیز در کهن عظیم قبا عکا تشریف حضور حاصل  
 کرد و زنده در همان وقت که در حروج سلطان شده چنان خدمت بنام و به در راه بر پیش مقدس و با الراج  
 بر یک هفتاد و هفتاد در آن کرد و چند سال ایس از شهادت آقا سید شرف و ابی بصیر بر عکس گذشته است و در  
 در این وقت که بود به خاطر که در حدود جمیع زقانی ایمان بر آن بصیر کرده و بنا بر خندق از چند وجه آقا سید شرف را خیر نش  
 کندیک عمر کرده و هر که نفس کند آن شهید بود و آیت ای داشت و خراسان عمر در آن شرف که داشت و مع  
 در آن مرضی بود که متفقا در آن مقبره رفته و عاکر کند

در زمان فتنه ریافت و دورا باقی چند روز پس بیا و سگی کرده طهران کشیده در انجا حسن نمودند و مدت  
 یکسال در داه محبس ماند انگاه مرض شده درین آمد و باز در سال ۱۳۰۰ بعد از شکایت و سعادت غریب  
 در گمانشگان حکومتی سخانه اش رختیه الراج و انار بدیه ضبط کرده و در آن سگی نموده طهران کشیده محبس کشید  
 در چندی در محبس بوده انگاه مرض شده درین عودت نمود و باز اندک پس از عودت شمس جمال امین لکها فتنه  
 ایامی محضر حضرت غمسن اعظم عبدالهبا اشرف حضور یافته و چون درین برگشت و خورش تقاضیه را باز درراج میرزا  
 طیمچه درقا در آورد (۱۳۱۱) و با لافزه در سال ۱۳۱۳ بزحیکه در شمس لاجی صادریم با درقا و پیرش روح الله در حسین  
 گرفتار و کسب طهران شدند و گمانشگان حکومت و ملا خانه و ارشاد از خراب و بنما کردند چنانکه حاله  
 بیگان در بکمان گردیدند و چون در محبس طهران خبر شنیدند پیام دادند که باز ماندگان را از در بکمان نفیس آباد  
 بربند و لذت پیرش آقا محمد حسن که در شمس آباد بود بکمان آمده و بیکه زنده میرزا حسین و تقاضیه زنده درقا را عشق آباد بود  
 در چندی بعد از شهادت درقا تقاضیه زینت آقا محمد رضای حاجی محمد کاظم صیفا نامه در آمد و در دادش حضور صا آقا کاظم  
 در سکو سنجیت این در بوق نشست و حاجی آقا میرزا حسین پس از شهادت درقا تقریبا کمتر از دو سال  
 در محبس ماند انگاه خدایت شدند و حاجی آقا زینبانی رفته اشیاء و درقا را برده تسلیم پیرش میرزا غریب نمود و در  
 ایران در سال ۱۳۳۰ لکها در زیارت محضر حضرت عبدالهبا شفت نفیس آباد برگشته تامل شده  
 بعبور اغذاری پرداخت و از سر در اعدا سفلیس در بیج گردید و مغوی نیز درین رفته از دیدار خویشان در دوستان

بهر بخت بد سال ۱۳۲۶ در عشق اباد وفات کرده مدفون شد و سلسله خانان ام شرف از نو  
 بجای ماند و درگذشت پیغمبر قلی بهنگام شهادت پدر بخت ساله بود و بعد از طبع در شد در ایام بیخ  
 مستقیم و نام داشت در چهار جسر شفقت گردید و حواله پیش که زنده ابابصر بود پس از وقوع شهادت  
 در خانه شرف سجدت سببین و سافین پرخت و دخری در ابابصر یادگار ماند بپوش داد تا آنکه  
 نقد در دواج خوله برزاده اقا سید شرف در آورده و بعد از فتنه سال ۱۳۱۳ شرفی که در کش لاجن  
 مبارعم خانه نایب از غارت و اجار استیگر گزند و ایشان با چار مهاجرت عشق اباد شده و در آنجا  
 دخری که ابابصر در گذشت و مادرش که در سن پیری و ناتوانی به دیدارش که چهار سوگوری گشت و در گذشت  
 حاجی ایان ماند آبن زور سنگی وفات نمود و کیفیت احوال و شهادت صادق و اقا کفعلی دیگر  
 بر زمین رکنان را در طهران و غیره ضمن مطاری در کش سابق کاشتم و در احمد صادق با پیش صفر غمو  
 در قریه شفته واقع در چهار فرسخی باکو چیه دوزی کفشگری داشتند و چندین زن خانه که در آنجا معتمد بودند  
 بانای شناس نند که صغر عمر از نیت بسیف بایه زنهان است و بدینجا فرار نموده و لاجرم لصد در گذشت  
 بر آمدند و فریری شبی در حواله فرزندش کین کرده ترصد فرصت شد و از قضا صادق رای حاجی بیرون آمد و  
 بجای پدر در ف طول گشته فریاد برآورد که ای پدر مرا کشتند و مرد پریا لاین فرزند آمد و جوان بهمان حال  
 در گذشت و در شهیدی حرم کاشی ای دریم شهید از جهات صحت و برآورد زنده شهید به شماره مستماه

برستمدلی که با باغزه مهاجرت عشق اباد کرده عمر پایان برد حاجی محمد قلی خیا که خود بر حاجی صاحب کبر شهرزاد

درندواج کرده در طهران آقامت گرفت در سال ۱۲۰۰ در حبس کامران میرزا نایب السلطنه افتاد و چون شایسته

از او بد بیعت خجسته که نزد با پها میر کرده استناسی گوید که کسی را نام نبرد حکمران بزرگم شاه در داد

که زندانهایش را کشیده بر پیشانیش فرود کند و او ازین تهدید بیم نمود و در روز چهارم شش که بود در

مجلسین به در پی گرفت نوری که سببین محمد حسین را در دالان طویل مجسم کرده و او با برادران

زنده مذکور بهش حاجی عبد العظیم و آقا میرزا حمید را در بسکونت زند و در حالیکه دوازده است و

دستهارا چنبر کرده در پشت دربان حافظ را تفتال کشوند و روی صفحه این بیت آمد پس زانوشین

دغم بهیوره مخور و پس از چندی بزوجه که در بخش ساق آوردیم سلفش شد و پیرانش میرزا بدیع الله بدیع اکمل

و غلامعلیان که خاندان دلاوری تاسیس کردند از وی یادگار ماندند و از ایشان میرزا علیا مومنین میرزا

عبد الرحیم مجتهد شهر ابری از خاندان فقهار علما بود که تحصیلات علمیه اش در قرظین و طهران و سپس در عراق عرب

صورت گرفت و وطنش ابر عورت کرده مسند قضاء و اجتهاد و اقامت داشت و جامع نفوس و نفوس و

مقتدای امام در فروع و اصول و صاحب ریاست بود و در خیه گوید در رسالات رشیده عمیه تصنیف و تالیف

کرد و جمعیت کثیره حول تبرش از اطراف و آنف گرد آمده اجتماع معارف و مطاشش نمودند چون

علامه محمد علی حجت ، غلامان دولتی ، میر محمد شاه حبیب سعادت ، ملاهای زنگان ، بسیار طهران شسته در ابر

برگی از علماء فاضله که از اقربا و خویش وندان وی بودند و شده شبی آنست حبت و از میزان دعوت  
 که با عالمی ممتاز طاعت کند و که او را دعوت کردند و با محبت متعالیه و کماله و مفاوضه نمود و بعد از آن  
 باری دیگر با شدت اشتیاق مبراق عرب رفت بعد از چندی مرحبت رطن کرد و ذوقی نیز مشاهده خوبان  
 رفت از آن بجای رضویه استغاده علمیه داشت و با کجور و قصبه ابر بر رسند علمیه مکن و مستغوره تا تقریباً سال ۱۲۸۵  
 در بطنه آه جمال بر درجی ازین امر مطلع شد و بواسطه ملا عبدالرزاق برادر شیخ ابوتراب استخوانی کمال قبه  
 فائز با بیان بیع کرده و در این هنگام سپردارشش میرزا عبدالمظفر کربال ۱۲۹۰ در ابر متولد شد  
 و پس از رشد در تحصیلات علمیه و فزاین رای تمیل مبراق رفت در کربلا و کتب مشغول تحصیل بود و بر کتبش  
 میرزا محمد تقی کربال ۱۲۷۰ در آن قصبه ولادت یافت این هنگام پانزده ساله بود و مطالب بر بصیرا  
 شنید و قره ایمان و عرفان و استجداب و عدان در وی نیان شدت نمود و با مادر و برخی از خویش و بر  
 صحبت کرده از آن زمان کانی فائز خت و در بعضی از خویش آن بعد ملا فی عنید مجید دعوت بر بصیر  
 شنیدند با سبکبار و نصب دستار بر خاسته میرزا عبد الرحیم و فائز اش را نام بای شهر کردند و بی  
 امام لاد و قصبه سمت داشت جمعه و شنبه اسلامی و شنید نسبت عظمت مقام علمی و قدرت و نفوذش  
 هر چه در این افاده از استعدادت مادی و تصرف الال بر قوفه و مکرر و پس افادند سهانه بدت آورده  
 تمویج و انظار و کوشیدند و بی از بسک نزد خیمه شب گانه اش فرستادند تا صندوق کتب و آثار و ارزش را



سرت کرده ز بنگان و فرین و طهران نزد حکام و وزراء و مجتهدین ارسال داشتند و در این موقوفات  
 و اطلاق سعادت کردند تا قسمت بیشتر از دستش در آید و در غرت و قسار شس کاستند چند کوزه چار  
 نماز نشسته بجدول باقی اطلاق التفاحیت دست خدایت رشود و با عائد لغزین که چیده آفات گنید  
 را بتقدین زمین مقرر کردید و امام جمعه مدکور در ثلثا سعادت در لذت ردد آن ایام میرزا عبدالمطوف  
 از عراق عرب مرخصت کرد و پدر و مادر در بلاد را در فرین ملاقات نموده با بر رفت و مسجد بزرگ رفته رسیدند  
 حاج مشیت بنگو ای مردم راجع بدین پیشتر رسیده بودی تا کور آمد و مدار شکایت کرد و مادر در سینه بود  
 چنین گفت که بدت در علم و دانش مسلم کل است و هرگز فریب نخورد لولی که این مطالب را از چوکی  
 جویانوی تا آنچه را که مستعد شد بر تو مل و برین سازد لاجرم میرزا عبدالمطوف با پدر و در بلاد گمشد  
 نمود و در آن زمان لومی صادر از علم اینی خطاب بمیرزا محمد تقی در جواب شرحی که راجع کمال برادرش عرض داشت  
 رسید و بجهت در آن مطبوع بود طوبی لک بما اتعبت ایاک فی امر سولاک و شریعت حقیقی المقوم والذی  
 انکره الیوم علا سراه آخا ناماس البیان با سبب الرحمن ان ربک لیهو الحق علام الغیوب لاجرم سید  
 سخن مال و سعادت استعجال ردد شد و در دست به المال نیز حال خود یافت و با بجهت میرزا عبد الرحیم  
 قریب بیگال دنم در فرین سخا میرزا ابوالرب حکیم از اجاباتی کرد و ملائی فرین عرض بر خاسته  
 تکمیر زمین و زمین همیکرد تا کوزه میرزا ابوالرب که در سعادت عرض خاص عام لطائف الکلام از گاه برداری وی

در خانه خویش قند آرد و در دیار باشد و در آن اثنا تعرضات الهی ابر کشف یافت. لاجرم  
 با عاقله وطن عودت کرد و تبرش مشت و باطل ماجری الهی از حبه حسن خدایق در نیات دعوی  
 و مقامات علمی اش و برادریت سپیداش تا در حدود سال ۱۲۹۰ در سن قریب شصت کمان باقرت  
 و ادوا و حجر بر سر آمد و در خانه زاده رسید رجای کز شبت در میرزا عبد العطف مسند قناعت جهان  
 در ابر شتر گردید و اقا میرزا محمد تقی مستغرق در فضیلت در مدیعی شد و الراج تسعد از رقم الهی در محبت  
 صابغیت و با ندرت کمان یافت تا بیان را چه بیت کند و به بیان را که بسز از شهرت ابا صبر  
 و سپید شرف و نصیحت شدیم هر سه در دست نشاندگی و در آنجا رفت و خدی  
 به تبلیغ از ترقی بدو حجت بود و در نوکله کوشش سابق کاشتم از عدالت و نفضا. ملائی از کمان  
 را فرود حجت به بیان آمدند و محمد تقی میرزا در کن الدوله حاکمان را بر آن داشتند که جمعی از بهائیان را محکوم  
 نمود و خویش و در آن عهد میرزا محمد تقی در ابر و دیگران رسید کردند تا ما مورین حکمت زنگان با هر کشنده  
 و در راه عیاشی حامی میرزا عبد العظیم و کز طایفه مهدی نام از حجاب دیگران خستند و خواستند در راه  
 از شبت بسته از خانه بیرون کشند و میرزا عبد العطف همانست فرود بر شیس با مردین گفت که این  
 مخالف شان عزت و جلال من است لاجرم ما زودش را فرمی بسند که در وقت با کشتان دو  
 دست سکه گند شبت و عمار از می کرد و از آن زمان حجت که بسته در آن دستار مردم ندیدند و آن

از این صحبت تا شایان که زانند زنگان کردند و در دولت مکه که در آن اتفاق کردند چون از تبری  
 و از حضرت زید شدند بمحیر انداختند دست چهر روز پیشند و آقا میرزا عبدالمطوف با خوشی در آن  
 حضور مذکور در باره وی گفتند که ایشان با اتفاق گفتند چون تبری کند از خلافت خلاصی طلبند  
 و آقا میرزا عبدالمطوف زنگان رفته با وی خلافت کرده صحبت از لزوم تقیه تبری نمود و در کمال شدت  
 سخاوت و سخاوتی اظهار داشت که در راه ایمان و عقیدت برای شهادت مهیا و آماده لبم و جان و دینم حاضر  
 حاضر کردم و روح مذکور سابق را برادرش ندارد و از منسوب گردیده چندان با علمای زنگان مراد بود  
 و صرف احوال نمود که در راه و علم را مستغیر ساخت و که ملائمه هندی نیز صرف مال خلاصت در آنجا آقا  
 میرزا عبدالمطوف خدی در زنگان مانند ملائمه اراکانت رسان کرد افکار با بر کشید و در تشریح  
 قرار گرفت و میرزا محمد تقی اوقات خویش را وقف در خدمت این کبر کرد و از قلم الهی تعجب این کبر  
 طبع بمعرفت گردید و برای تشریح لغات الهیه سفر به خندان در نزد کرمان نمود و باری دیگر (۱۲۹۶)  
 در زنگان و اهل تسبیح سرگرد گشت در حجب از آن صادر از محضر الهی سفر عراق عرب و بغداد و مکه نمود (۱۳۰۲)  
 در مکه در سپاه گشته خدی در محضر مبارک طائف شد افکار از طریق اسلامبول گشت و خدی در  
 آندین آنجا صحبت به صرب لردان بر حجت نمود و لغزین و اهل آمده مدتی در وطن ماند و در قضیه  
 جمهوریت طلبی که حاجی ملا علی کبر و حاجی ابوالحسن این را نیز صرف چهره عرض و با گرفتار محسوس کردند در

طرآن بود چند روزی احتیاطاً نموده خود را مخفی و مخوم زینت و له طوایف کشید و برانیز در بار گذراند  
 و نزد کامران میرزا نائب سلطنته لکنه و محکم کسب ختند و درت جنشتر در انبارت سال و پنجاه شد  
 در انظار مدت بیگوم افاجوم میرزا ارمن کاشی و نیز مادر آقا محمد کریم عطایه صورتی خولهری و مادری  
 شام و نهار در انبار با دیرب نذره و لباسش ششستو میکردند و برخی از محبوسین انبار را باین امر تسلیع و  
 بدلت کرده و هنوز در حبس بود که خیاب شمس جمال اهنی واقع شد و در انبار عطایه کبر حضرت غصن عظیم  
 عبدالبها فرستاده استند کرد که محکم کسب کولودی بنام وی در کالت میرزا اسپه در صحنه ای در غیبت  
 شمس جمال اهنی برقرار دارند و حسب الاغازه در قصر جهان محکم بنام وی انعقاد یافت که حضرت عبدالبها  
 و غصن را در اهل حرم و متسبب و جماعت بودند و بنیر زرنی منظره شتری در بعضی خطاب بن ابراهیم  
 فرستاد و الواح کرد در جواب صادر شد و چون کسب کشت تقریباً چهار ماه در طرآن ماند حسب الامر  
 نکاشتفت (۱۳۱۲) و ایامی چند در حواله قصر و غنای زینت و با آنکه در تمام مال و در عهد و شایق  
 مدت کرده حسب الامر بقضای وارد شده به ثمرت عهد جمال اهنی دعوت و مهلت بیکر و پیش اباد  
 رفته بعد از آن وقت ایامی با در بجان وارد شد (۱۳۱۳) و در میان دولت حبستی نام حدس غصن عظیم در  
 عهد بیان اهنی بر پا کرد و سفار به در پی نموده نیز در شتافت و با حکمران حلال الدوله ملاقات و  
 مذاکرات راجع باین امر داشته و در انصحب سخت سپس سال ۱۳۱۵ نیز تا مدت در میان

گشته بسین و شرقی نزد صاحب الامر حضرت عبدالباقی سفر بجا آورده بعد از ایامی چند عدوت یافته ۱۳۱۵  
دستوری صادر شد که حاجی طایع کبر شهید زادی نت خود را از دواج وی در آورد لکن در سال ۱۳۱۵ بمحرم  
میرزا خانم قرین شد و بعد از ایامی امرانده بفرخواست و بنام این امر نزد حاجی و عام شش در طهران تشریف  
و ساکن در عصر عام محمدی در خانه در مرجع امور احباب گردید و گاه گاهی مسافرت با طرف نیز میبود و میرزا عبدالمطوف  
چنانکه کاشانیم مستقر بسند ریاست در ابر بود و بنام این امر چندان شهرت مذمت نداشت تا آنکه زنی از اهلی حبه  
صافه از قم حضرت عبدالباقی در شان وی در حق عده از رجال و سران امتحان کرده رسید و در حالیکه میرزا فخرالدین  
این ادب شد میرزا عبدالمطوف با هر برای پدر خویشانی میرزا عبدالمطوف در این طریق سرفوت کرده و نزد خود  
و طرب کف زنده که برای میرزا عبدالمطوف و خانواده اش رسید خوبتر است آورده و الراج صبر و عکس  
حضرت عبدالباقی را در غریب است گرفته بر دم نشان دادند و برخی از آنها را طهران در سخنان فرستاد ولی حاجی  
میرزا محمد تقی کرار در سخنان و طهران کشید و فرمانی از دولت راجع بخصام مقام شیخ الاسلامی کل زوای  
خدمت بجز گرفت و اطلاق بوقوفه را تصرف کرده بر قباغاب آمدند و در طهران قائم در فضا است این کلمه  
و اما میرزا عبدالمطوف همچنان مقام ظاری را میان باطنی خود قرار داشت تا سال ۱۳۲۰ بجهان باقی رفت  
و خلفه آن در سیمی درین امر بر جای گذاشت خضر ماضی در شش میرزا فخرالدین مکی در علم و فضل زهدت  
با راهی مکتب گشت و پس در گذر حرکت حاجی طایع کبر را از دواج آورده صدای این امر گردید و خانه آن بر جای گذاشت

و حاجی میرزا محمد تقی ایادی در این سال ۱۲۲۰ بر حسب سیر در حوت حلال الله حکمران بزرگ حتی مصالیح  
 سفر و کاسه را بذل نمود با تصدیق مکرر در خانه طهران بیداشتند و میرزا حاجی قاسم گسری نیز ملازمتش کرد که  
 اروج و ایات را بصورت رفیع و لطیف طبع بکلند و در آنجا تیسع سخنبران و شوقی سخنان در زمان دبیر شرق الادکار  
 و اجتماع اصحاب در اسفار و توالی مباحث بر آنستاد برای تلاوت اروج و ملازمتش تیسع سخنرانی بود و با  
 حلال الله در قفسه کسب حکمتی به بدیهی ملاقات کرده لطافت از این امر در دستش برآورد و زودی تکمیل و تقریر  
 نمود و بلاخره کاسه مخصوص خود در دستش را همراه کرد تا بر سخنان رفته ای می چند آفات نمود و احباب بعضی ملاقاتش  
 رسید پس شهر کرمان رفت و بعد از توقف ایامی چند بر سخنان برگشت در خانه آقا محمد رضا ترقف مجلس  
 عمومی اجاب منعقد شد و چون آقا محمد رضا مدتی در سفر اعدا بود و چند بار برای وی تشریح عمومی برایش  
 در این ابر در آن ایام شرق الادکار بر پا کرده اجاب اسفار مجتمع شده و مشاقت و در کارهای خود نموده حاجی شیخ محمد تقی  
 مجتهد مقصد خرب شرق الادکار بعضی خانه را در قمر و خرافت اجاب تبرک اطراف امر در آن زمانه مردم قوی نمید  
 بهیر و جنگ صباح روزی به شهر آمد و مجتمع شدند و له بستند آن ابر حصر زدن این مطهرین در پناه  
 بسوزن تفرق شدند و اعدای اصباح خانه آقا محمد رضا را احاطه کرده تهیه آتش زدن بر آمدند لاجرم بعضی از اجاب  
 برای مدینه سلج شدند و شهر را در اطلاع یافته تفرق گشتند و حاکم بلد به جمعیت نزد آن ابر رفته سعادت پیش آورد  
 و صفا سخنان رفیع آنست که خویش کرد که در قفسه در سخنان تصرف کرده و در نیز بیزیت و در حاکم حکمران

منبع تکمیل مادی بودند که با سکه عدل الدوله پرداخته و بعضی نیز در سبک انداختند ولی خطه حاکم و پیران  
 خاضع شده شرط ادب بکار آورده و این ابریزه رسید و تقریباً چهار ماه مدت انتشار مدید شد در حجب  
 هدایت جمع گردید و بشیاق رشتنا لعمریه در جمیع دهرها ایجاد گشت و در نهم ربیع الاول ۱۳۲۱ طهران عقد  
 نمود پس در سال ۱۳۲۲ حسب الامر سفر بنده کرد و چند روز در انصاریت قسطنطنیه و تشریف بایران پرداخت  
 انگاه ترحمت بکنیا کرده بعد از ایامی چند که در حدود عطف و دعوات سلای پیران سرور (۱۳۲۶) از طریق  
 اسلامبول و با طومر و با کوه و در ایران گردید و کمان مکرر تیر و خستار لیرها در صبح لاله و حضور محض در طهران  
 بود و با زنده محرمه اش راجح حرکت لیران و کشت حجاب و احتیاط و عمل و لب و اندامات برزده سپر کردند  
 و در سال ۱۳۲۱ چون حضرت عبدالباقی از سفر ادب و لیریک عدوت بکنیا فرمودند با عائله اش از طریق  
 باکو و اسلامبول بکنیا از شناسافت و ایامی چند در حدود الطاف سرورند و در همان طریق طهران رگشت  
 و در لوزیایم یک چشمش از از صدمات و شقات که در طول مدت مسرت در دنیا طهران تحمیر شده ناف گردید  
 در جوار آن چشم مصنوعی نهاد و میک بکار میرد و با کمان سفید و چهره فرزانه و خلاق و جوان و عمامه و عمامه و عمامه  
 نایان داشت و رتبه عالی است و صنف استیلا یافت تا در سال ۱۳۲۶ در طهران بجهان صادران شناسافت  
 و بجنب رفتن حاجی علاج کبر در لوزیایم معصوم مدفون گشت و از روح کثیره صادره از قلم غزالی نیز از حضرت معصوم  
 عبدالباقی خطاب لری لوزیایم و در شهر پیران از لوزیایم مانده نام ایادی را مسرور رشتور و در لوزیایم

که در تمام عرصه عظیم حدها در حضرت صدر یافت چنین گفته است و همدلانا طرف ساسی نمی کنان

ایادی ارک فی روض الطاهر الرضی البکیر السبیل السبیل الیهادی الی الصراط المستقیم

ان شرفیائک من المخلصین والصابر علی بلائک من المصطفین رب انه قضی ایامه ثبات القلب طایم الغرم

مطهر النفس مستشر الريح طلیق السان بیع السبیلان قوی البرهان بالروح والرتجان وکم من لبال بالکھی قضاها

تحت السلال والاخلال وکم من ایام کلبه الاخوان والالام فی بطون السحون الشدیهه الظلام وهورثا کر

لاطلاک وصابر علی بلائک وصابر علی بلائک رب انه لم یغفر فی تسبیح کلامک السبیح

ولم تاخذہ لرمه لائم لائم وهورثا شاق شدید وکبرل من صدیقه بیاجیک وهورثا السیف والسنان و

یقول یاری الرحمن فدیتهک برحمتی نفسی والنجان ان تم البلاء اعدته موجهه لبرئ لانه فی سبیل محبتک و

از بسین ۲۷ ج ۱۳۲۷ و نیز در کتاب میرزا حسین بن علیرضا محمد بن عباس زابل

قریه خیر آباد واقع در سافت دوفسگی زنگان در دانش و آن له تحصیلت کرده حسین دلا محمد

که کیفیت ایشان در ضمن شرح الاحوال که مختصر رجوع است چنین درشت والد اینفانده از علمای معتصب

بود روزی گفتند مرید ما حمده از الراج حضرت اعلی رحمال الهی بدست آورده نزد والد آورد ایشان قوی

قادت نموده در غضب شده آن الراج را پاره پاره نمودند و آن پاره پاره را بخوی کرد یک گفت بر در مع

دفع کن من ایشان گفتم چرا دفعن نماید گفت چون بعضی از آیات قران را در دیده زنده را با کلمات خورشان



نزدیک کرده بمشردا ایت گذرده اند بعضی که کلمات را بر طبق هم ذکر نمود زمان گذشته در یکی از قرآن  
 نزاع واقع شد گفتار گذشته شد در حقیر با تقریر زفته که خون است نیا در صلاح کند در وقت حرکت  
 رفت با بدان میند راه را هم کرده هر آنرا یک بار فقط باید میسوزند و قدری بنظر طرف نظر رفته راه گمانی  
 نپسند ابری آتش را در پناه کوهی بنام دست با پیش را سر ما نریزد آفر زحمت تمام خورد در بخان رسیده  
 مدتی در تبر خود دیده مرهم کاری نمیدر عاقبت گشته شایر از مفاصل بوداشد اینها را از خود جمع کرده با خودی  
 کوچک گفت اینها را بر در قرستان دفن کن فراموش یارم که گذرد که با این گشتهها ابراج را با برده  
 با خود خیال کردم که شاید انکسالات حق بوده و در دنیا حق با برده خرابی عملش با دوده شد اینحال درین  
 وقت گرفته در صد تقوی بر کردم و با لبرها مراد در منورم و جندی در میان انبال در عرض ترش بودم تا آنکه  
 سیدی عالم از در پناه وارد بخان شد مکن بگفت زفته نموده با حجاب مشرد و مراد نبود در منزل حقیر  
 همان بود و چون ایام بود روزها در فر بر آینه در خطه نمیدر مطالب عالیه بیان میکرد در صحبت انتخاب بران  
 در لیر اگاه شدم و بسبب جوی راه یافتیم و به برده های تبلیغ گه بستم چند نفر از اقوام و اقربا را تبلیغ  
 نمود ابری مطلع شده مرا طلبیده قدری نصیحت نمود و در سره مال جمع شدن مان بال مراد رسیده  
 رخاوند نشان را ذکر نمود و آیه مبارکه و لا تقوا با یکدیگر الی التملک را شام آورد و خانه هم کل مطالب شایر  
 تصدیق نمودم مکن در میر بصفت بر کرد و لدم چون دید که شایر درین اثر کرد مرا عیاق نمود و نصیحت زفته در

انکاسه در قفسه سینه و ذات فرود نه که در حوض مجسم که در معشایش در گذر نه بر العفو العفو و بعد فانی آنچه در

خبر اباد و ششم از عمارت دو کسغه زبیره فروخته زنگان دوم و در انکاسه، در هر هفتاد و یک در کسغه ششم در انکاسه یعنی که

در بیان که تابع لذل بود صحت نمودم در این معنی که است و میباید ذکر نمود در امر در شبهه از چنانست که لذل

انکاسه ز جزیو به سجد نمودم افرو خیال بری زای قرار دادم که باید بروم در طرفین را خود خطبه نام معنی از سب

خانه زبیره را فروخته و سب سفیدست نموده که بصورت جناب با برادرین الامین حرج معفر نام، تاق ایشان

بفرزین بقم جناب منتر قاشی در فرزند شریف در ششده که خدمت ایشان رسیدیم و آنچه سزاوارت ششم در

ایشان رسیدیم در اربابان شانی کافی فرزند در بختی خدمت جناب سمندر ساز جناب رسیدیم در طرفین

صحت و لغای بر یک بهره و آن افند نمودم | لده زده که حسین در زده تقائم زور تصرف و تقائم زور

منعطف میشه و غیره بری که رسیدیم و صورت استغنائی چنین داشت که چه نیز بر عیالی عدم و قضای زوی این

و آن خیریم در خصوص زبیره و امیر بلا ملک تصرف بدو احوال مکنز پیدا شده در از زمین تصرفات نماید و

در عهده خویش گرفته لوله و تعمیر میکند ای اسمیک را بدو و انکه از این ریاست نایم و صورت استغنائی را بوی و در

نیز که محبتین رده فخری خود را در هاشم و در تقائم کنند در حدین با کلام رسد و بر یک در زنا چنین دانستند

که رده ای حق گرفتند تصرف جدید برادر که می در پیدا شود در در وقت باید بکند بر عیالی رجوع کنند

چون بصورت استغنائی دامود و قناری نزد منتر رفت حاضر آمد گفت این سندی از محمدین در حق را ای هر گنگ

و محراب شمال شام است و ذات بیکند و این حق ربان رفیع و عظمت و کرامت و صاحب نام در آن است  
 در این در بر شده که همین ذقعات تدبیر بسته تمام دل بر این است و یاد کرده و شیردان شرافت  
 در عینیکها فرستاده اجازه حضور خواست اذن دادند تا جرم بر کمان گشت و بعد از چندی روحی رسید و بدن  
 فرزند در حین عائد را بر جای که بسته از طریق گیسون بشریان رفت و با بریدن این امانی کمال بکار رفت  
 در حضور و حضور این ناز گشت پس از دایمی چند عودت ز کمان نزد حجب بر سر این بسین رفیق شمول تعظیم و  
 تربت ز بهندان احاشه و کمال در آنجا بطریق زینت و خلاف روز از این جناب زمان نشان بقیع  
 شد و حرکت ترز طین را خواسته محاکمه کرد و زینت اف و از مخالفین و تبع گدیده در برابر فرخشان داد و هم  
 شدت ف و بعد بن بریت ندر به ستر حاجی احمد سیکه چندی با عائد در میان آت که در کمان گشت  
 روحی رسید که خطاب اول و جهک شطرا آفر و در آنجا بهرحوت در کمان فرزند و ندر از حین با عائد شمشیر  
 بوسیله کرد و در عشق آباد آت گزید و صفت گفته دنی در پشت و مان شمشیر ندر و بعد از غروب شمس حال اینی  
 نیز بیخ ندر که در عشق آباد در کعبه است روحیه تبسلیع ششال حبت زینری با در با کمان کرده مدت چهار در آنکند شتر  
 کتاب عهدی و از در شایق ندر پس عودت عشق آباد کرده کمان این ندر تا او که روحی صادر از قلم حضرت معین عظیم  
 عبد الهب ال ۱۳۱۲ در بطله نیر از عجمیه در قاشه میراد رسید که در با ت در کمان و ششال گفته دوی در ندر اینی  
 فرزند در زبان مصداق و دره اینی که در روح مکرر در اجا حاس نموده که گفته در کمان رخ محکم داده در این

بر کفان آمده با عالمه پیش آتامت حجت و با در قارص از احباب جامع و همسایه سینه تا که گفته رها شده  
 بر زمین با در قارص که در دیوان گرفتار و بر جسد مرده اند و خانه میرزا حسین در این فیه غارت شده و کفایت  
 از در کشتن لاجت میخاریم و بر زمین چون از جسد رها شد می یافت بر کفان رفته بجمع اصحاب و احباب و آتامت  
 که در باره پیش ملا محمد و میرزا علی صفر چه در آن طره در حضور لایحه ای نمود و چون آتامت در وطن لشکر کرده با عالمه بزرگ  
 رفته ابری دیگر در میان زیارت و از آنجا نمره عشق آتامت رفت و کفایت و ذی منزل گشته سکونت و در حجت  
 تا که در لایحه از حضرت غرض عظیم عبد البهاری رسید و نمره زیارت حرکت نمود و ایامی چند در خاک سجده حضور عطا  
 ماند و با بر سر تسبیح در ایران شده و تقریباً یک سال در آنجا بماند و حضوراً بسیار بیزارت مدعیان کد حجت انگار  
 مشق ابد عودت نمود و از حجب سیر جای سبب و در حجب دستر حضرت عبد البهاری عالمه پیش را تبریز آورده در میان  
 آتامت گزیده و در طرک کشیده که از حجت شود و اشغال صبر بی حجاب و سرفرت صمیمی از جن مقصد و اجتماع حجاب  
 برای لایحه رسم در وقتش از آنکه بهمان نمودند و ملاقاتی قهر و در روز دهنه غلیظ شده خبر که اعدا با عمارین  
 قرار اطراف شده و بعد از هجوم بر آمدند و حجاب نیز برای دفاع مسلح شده گشته عاقبت هجرت  
 از حجاب با بر زمین تبریز رفته نزد حکومت تقلم کردند و حکمران تارکینی تقریباً حاجی آقا فرساده از آنکه آتامت  
 همه غصه کرده بودند و نمره گرفت که گفته و فدا گشته و با ابری دیگر نرسیدن فتنه گشته و گشته دست ظلم و تعدی  
 با حجاب و از آنکه محاسن روزه جوان قریه را که از آن در تبریزش زنده در آن و حال از آنکه سحر یک در آن در تبریز